

خردسالان

دوست

سال چهارم
شماره ۲۲۱، پنجشنبه
۱۲ بهمن ۱۳۸۵
۳۰۰ تومان



۱۳ خواب سنگین

۱۷ نی‌نی خاله جان

۲۰ قصه‌ی حیوانات

۲۲ مادر من ...

۲۴ کاردستی

۲۵ فرم اشتراک

۲۷ ترانه‌های آسمانی

۳ با من بیا

۴ هدیه

۷ نقاشی

۸ فرشته‌ها

۱۰ صندوق پست

۱۱ جدول

۱۲ بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارکانی
 ● سردبیران: افشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد
 ● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
 ● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان
 ● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی سلواتیان
 ● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
 ● امور مشترکین: محمد رضا اسفندی
 ● نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
 ● تلفن: ۶۶۷۰ ۱۲۹۷ و ۶۶۷۰ ۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱ ۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



با من بیا...!

دوست من سلام.

من صندوق پست هستم. وقتی توی خیابان راه می روی، با دقت به همه جا نگاه کن. حتماً مرا خواهی دید که یک گوشه ایستاده‌ام و منتظر هستم که کسی بیاید و نامه‌اش را در من بیندازد، بعد آقای پستی بیاید و نامه‌ی او را ببرد و به دست صاحبش برساند. امروز، من پر از نامه‌هایی بودم که بچه‌ها برای مجله‌ی دوست خردسالان فرستاده بودند. اما اتفاق جالبی افتاد! آقای پستی آمد و خود مرا برداشت و به دفتر مجله‌ی دوست خردسالان آورد. از این کار او آن قدر خندیدم که دلم درد گرفت! حالا هم پیش تو هستم، خوش حال و خندان! دست مرا بگیر و با من بیا ...



هدیه



یکی بود، یکی نبود.

پیرمردی بود که در این دنیای بزرگ، در یک روستای کوچک، خانه‌ای کوچک داشت. پیرمرد کنار خانه‌اش، یک طویله داشت.

توی طویله یک گاو و یک الاغ داشت. کنار طویله، لانه‌ی مرغ و خروسش بود.

یک روز صبح خروس هر چه قوقولی قوقو کرد، پیرمرد از خواب بیدار نشد. گاو

هر چه ماع ماع کرد، پیرمرد از خواب بیدار نشد. الاغ هر چه عرعر کرد، پیرمرد از

خواب بیدار نشد. برای همین هم، الاغ و گاو و خروس همه با هم شروع کردند به

عرعر و ماع ماع و قوقولی قوقو.

خانم مرغه که از این همه سروصدا سرش درد گرفته بود، قدقد می‌کرد و

می‌گفت: «ساکت! ساکت! سرم درد گرفت!»

این طوری شد که خانم همسایه سروصدای حیوانات را شنید و به سراغ آن‌ها آمد و

گفت: «پیرمرد مریض است، او خوابیده، چرا این قدر سروصدا می‌کنید؟»

او برای مرغ و خروس دانه ریخت، به گاو و الاغ هم آب و علف داد تا بخورند و ساکت باشند.





خانم همسایه گفت: «من می‌روم تا دکتر ده را خیر کنم.» وقتی او رفت، خروس گفت: «آخی! پیرمرد مریض است! باید به او کمک کنیم.»

خانم مرغ گفت: «من یک سپید تخم مرغ پرایش می‌پریم.» گاو گفت: «من یک سطل پد از شیر پرایش می‌پریم.»

الاغ هر چه فکر کرد نفهمید چه هدیه‌ای به پیرمرد بدهد. در حالی که عرعر، گریه می‌کرد از آن جا رفت. در راه، دکتر ده به طرف خانه‌ی پیرمرد می‌رفت که الاغ پیرمرد را دید. دکتر سوار الاغ شد تا زودتر به خانه‌ی پیرمرد برسد.

وقتی الاغ به خانه رسید، آقای دکتر را پیاده کرد و گفت: «بالآخره من هم برای پیرمرد هدیه آوردم!»

گاو و خروس و مرغ از این حرف الاغ، شروع کردند به خندیدن آن هم چه خنده‌ی پر سر و صدایی!





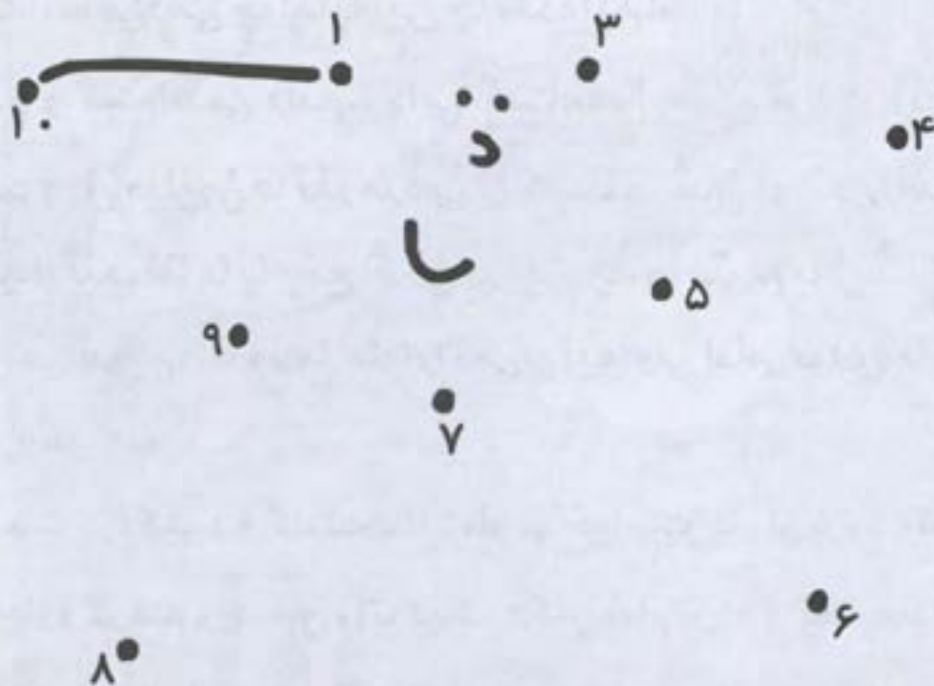
زنگارستان

دایره‌های سیاه تا راه هم وصل کن تا شکل کامل شود

آن را رنگ کن

۱→۲→۳→۴→۵→۶→۷→۸→۹→۱۰

۲۰





فرشته‌ها

سال روز ورود امام خمینی به ایران بود.

همه‌ی ما، با ماشین دایی عباس به زیارت مرقد امام رفتیم. آن جا خیلی شلوغ بود.

من دست حسین را گرفته بودم تا گم نشود. حسین فکر می‌کرد امام آن جا است و

می‌خواست او را ببیند. دست مرا می‌کشید و می‌گفت: «امام! امام!»

به دایی گفتم: «حسین فکر می‌کند ما آمده‌ایم تا امام را ببینیم!»

دایی عباس گفت: «تو می‌دانی چرا ما به این جا آمده‌ایم؟»

کمی فکر کردم و گفتم: «نمی‌دانم.» دایی گفت: «سال‌ها پیش، در این روز، امام به

کشور برگشتند و دل میلیون‌ها نفر مردمی را که منتظرشان بودند را شاد کردند. حالا

امام پیش ما نیستند. اما ما با جمع شدن در این جا، و احترام به ایشان، باعث شادی

روح و قلب امام می‌شویم. امروز ما امام را نمی‌بینیم ولی امام همه‌ی ما را می‌بیند و از

شادی ما شاد می‌شوند.»

حسین باز هم دست مرا کشید و گفت: «امام!» او می‌خواست جلوتر برود و امام را ببیند.

از دایی عباس اجازه گرفتم و حسین را نزدیک عکس امام بردم و گفتم: «امام!»

حسین خندید و گفت: «امام!»



سندوق پست

حمید هنرجو



کوچه‌های شهر ما
باز یخ بندان شده
چشم‌های ناودان
باز هم گریان شده

دوستم صندوق پست
توی این سرمای سخت
در خیابان مانده است
رو به روی یک درخت

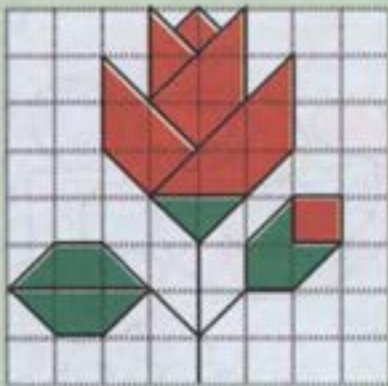
چهره‌اش غمگین شده
گوش‌هایش یخ زده
بس که هی باران و برف
بر سر او آمده

او اگر چه آهنی ست
یا که دارد رنگ زرد
توی این سرما ولی
ایستاده مثل مرد

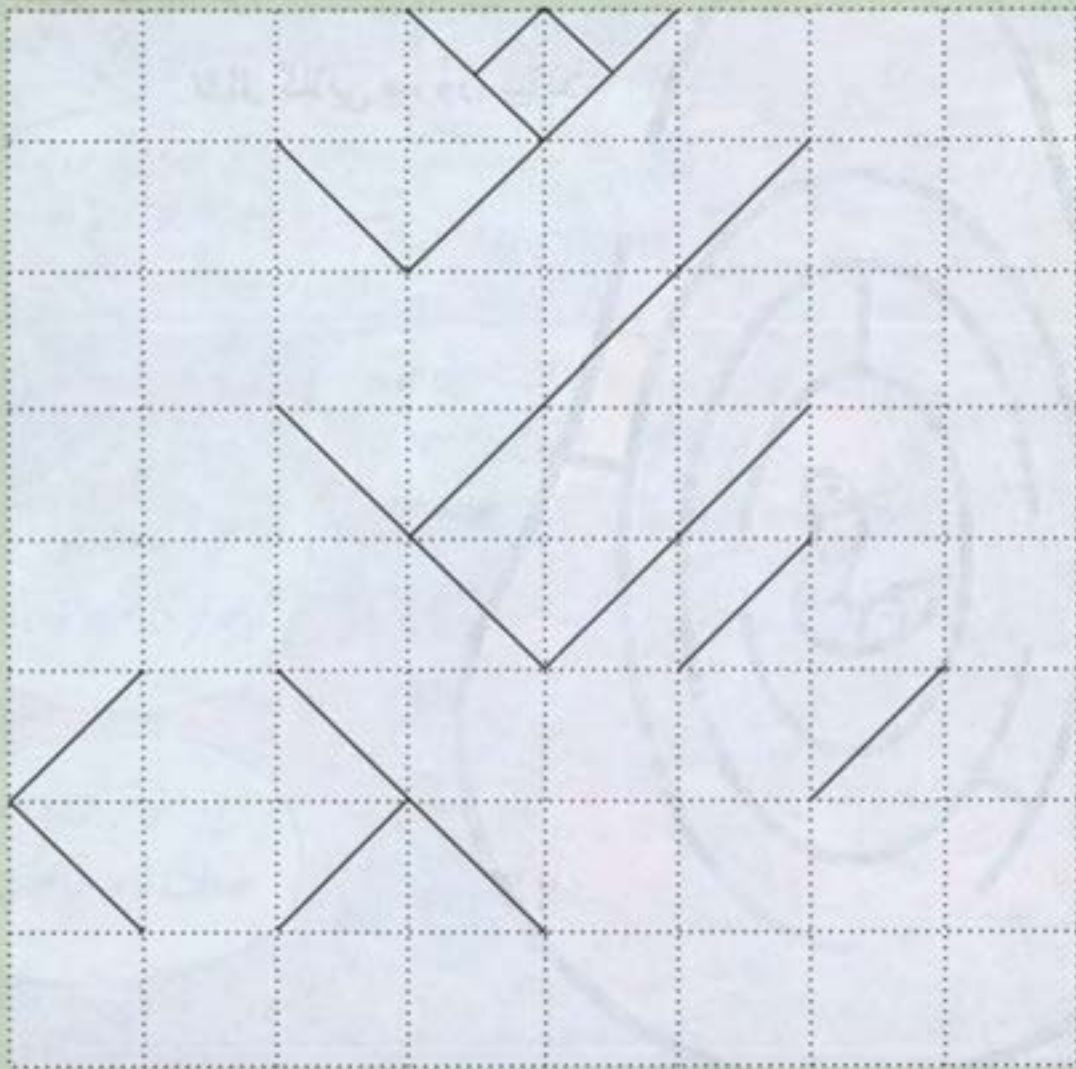
بارها من گفتم
رازها در گوش او
نامه‌ها انداختم
توی آن با آرزو

در دل او می‌شود
دوستی را باز جست
حیف سرماخورده است
دوستم، صندوق پست





جدول را کامل و رنگ کن.





بازی

به کرم کوچولو کمک کن

تا از گلابی بیرون بیاید.



توکانه

خواب سنگین!



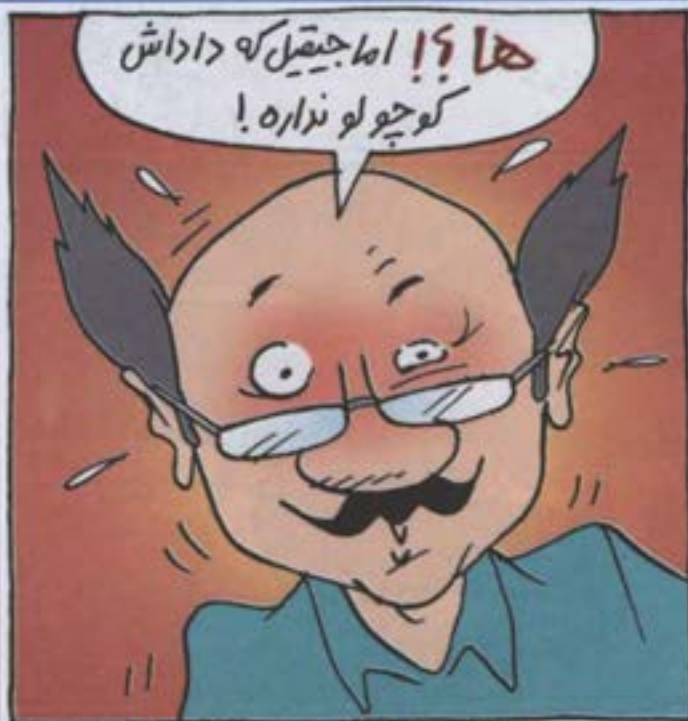
او ف ف ف! عجب برفی می باره!
زمستان خیلی سردیه! خوشبختانه
رسیده به خانه!



صدای جیقل می آید.
یعنی چی کار داره می کنه؟

ل ل ل ل ل
ماهی تابه، نمی
کوچولو داره می خوابه!

یواش تر بگون جیقل،
صدات بزه خوابم نمی بره!





خواب... یف! یف!
ای جان، دارم خواب عسل
می بینم!

یک شب کلام ۹۵؟
خرس ها **کلام زستان** می خوانند!
حالا من تا سه ماه بعد کجا بخوابم؟!

هوم؟

پایان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.

کالسکه



سه چرخه



پوشک



جفجه



پیش بند




مداد رنگی





نی نی خاله جان



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.



مادر و کوچولو به فروشگاه رفتند تا برای نی نی خاله جان، هدیه بگیرند.

کوچولو یک  دید و گفت: «برای نی نی، بگیریم.»




مادر گفت: «نی نی نمی تواند  سوار شود.»

بهتر است برای او یک  بگیریم.



کوچولو یک  برداشت و گفت: «برای نی نی، یک  هم بگیریم.»

مادر،  را توی  گذاشت و گفت: "نی نی خیلی کوچک است و


نمی تواند به دستشویی برود.

پس برای او  هم بگیریم. "کوچولو یک بسته  هم توی 

گذاشت و گفت: "نی نی نمی تواند توپ بازی کند.


بهتر است برای او یک  هم بگیریم. مادریک  برداشت و آن را


توی  گذاشت.

کوچولو به  و هدیه های توی آن نگاه کرد و گفت: "نی نی چه قدر هدیه






دارد! "مادر یک جعبه  هم برداشت.

کوچولو گفت: "ولی نی نی خیلی کوچک است. او نمی تواند با  نقاشی بکشد."

مادر خندید و گفت: "  را برای نی نی برداشتم. برای تو برداشتم!" کوچولو

خیلی خوش حال شد. نی نی، یک  داشت، یک  داشت،

یک  داشت،  هم داشت ولی  نداشت.





قصه‌ی حیوانات



و یک موش کوچولوی کوچولو،
با هم دوست بودند.

یک بوفالوی بزرگ بزرگ ...



یک روز سرد و برفی، یک گرگ
گرسنه تصمیم گرفت موش
کوچولو را بخورد.

موش را به هوا پرت کرد و گفت:
«الان تو را می خورم، موش کوچولو!»



ناگهان بوفالو جلو آمد و گفت: «این موش
کوچولو یک دوست بزرگ دارد.»



گرگ از دیدن بوفالو آن قدر ترسید
که سرش را زیر برف کرد و تا دور
شدن موش و بوفالو بیرون نیامد!



مادرم ...

مادر من خانه دار است.

او هر روز، زودتر از ما از خواب بیدار می شود و برای صبحانه، نان و شیر تازه می خرد.

مادرم خانه را تمیز می کند.

برای ما ناهار و شام درست می کند.

لباس های ما را می شوید و آن ها را اتو می کند.

اما شب ها، ما زودتر از او خسته می شویم و می خوابیم!

آن وقت مادرم یک گوشه می نشیند و کتاب می خواند.

او همیشه هزار تا کار دارد که باید انجام بدهد.

برای همین هم یک کتابخانه دارد با هزار تا کتاب!





توضیح والدین:

برای درست کردن این

کاردستی یک عدد

دکمه‌ی فشاری لازم

است.



کاردستی

شکل‌ها را از روی خط (قرمز) قیچی کن.

شکل بالا را روی شکل پایین بگذار.



آن‌ها را از روی دایره‌ی (زرد) با یک
دکمه‌ی فشاری به هم وصل کن.



کفشدوزک می‌تواند زیر برگ پنهان
شود و بیرون بیاید.

خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمبندگی چاب و نشرعروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

در استان تهران لطفاً آگهی اشتراک را به آدرس زیر بفرستید و هزینه اشتراک را به همراه این برگه به آدرس زیر بفرستید.
 آگهی اشتراک: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، دفتر نشرعروج و نشرعروج



• نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست

دیدي که پروانه پريد، پر، پر،
رفت و به آسمون رسيد، پرپر

ديدم، ديدم، چه حالي داشت
رنگ و وارنگ، چه بالي داشت

پروانه جان، وقتي که پر کشيدي
فرشته‌ها رو ديدي

اون جا براي بچه‌ها دعا کن
دعا براي شادي تمام بچه‌ها کن



